

کروناتونشت

علی کیانی موحد

دکتری که پزشک نبود!

یکی از جالب‌ترین بدعت‌هایی که در فدراسیون فوتبال ایران طی چند سال گذشته شکل گرفته، عدم استفاده از افراد متخصص در پست‌هایی است که احتیاج به تخصص دارند! به این صورت که کافی است ارتباطی با یکی از مقام‌های بانفوذ فدراسیون پیدا کنید تا به یکباره مقام و منصبی که حتی در خواب نیز نمی‌بینید، به شما اعطا شود!

یکی از حساس‌ترین مراکز فوتبال ایران که زیرنظر سازمان لیگ اداره می‌شود، مرکز ارزیابی‌های پزشکی و بازتوانی فوتبال ایران یا همان ایفمارک مشهور است؛ مرکزی که سال‌ها پیش بین بنیانگذار و رئیس وقتش با سرمربی سابق تیم ملی محل منازعه بود و داستانش را به‌طور حتم شنیده‌اید. این مرکز پزشکی که معاینات پیش از فصل لیگ‌های فوتبال ایران باید در آن برگزار شود یکی از حساس‌ترین نقاط فوتبال ایران است چراکه در این معاینات سطح سلامتی بازیکنان تعیین شده و باشگاه‌ها با مشورت از این مرکز می‌دانند بازیکن سالمی خریداری کرده‌اند یا خیر؟! هرچند ایفمارک نمی‌تواند مانع بستن قرارداد با یک باشگاه به‌خاطر رد شدن در تست پزشکی باشد اما توصیه‌های این مرکز بسیار مفید خواهد بود.

فکر کنم متوجه شده‌اید که اصل کار این مرکز با فعالیت‌های پزشکی و تخصصی پزشکی ورزشی بوده واز اسمش نیز مشخص است کار آن بازتوانی و ارزیابی پزشکی است. حال به‌نظر شما سرپرست این روزهای ایفمارک چه مدرکی دارد؟! کارشناس تغذیه است! جناب آقای ارد ایرانی که به‌تازگی نیز در اینستاگرام فعالیت خود را آغاز و در ابتدا خود را سرپرست ایفمارک معرفی کرده بود از مدت‌ها پیش حکم سرپرستی ایفمارک را از حیدر بهاروند دریافت و در مصاحبه‌هایش نیز خود را سرپرست ایفمارک معرفی می‌کند، در حالی که سرپرست این مرکز پزشکی باید تأکید می‌شود که باید یک پزشک باشد! در جایی که یکی از برترین پزشکان ورزشی ایران یعنی دکتر هومن انگورانی مشغول فعالیت است، چطور یک کارشناس تغذیه سرپرست ایفمارک می‌شود؟! هرچند به‌تازگی خودش می‌گوید سرپرست اجرایی ایفمارک است اما در مصاحبه‌هایش خود را سرپرست ایفمارک معرفی می‌کند.

نکته دیگر اینکه آیا فیفا در جریان است که سرپرست ایفمارک یک پزشک نیست؟! دکتر ارد ایرانی، دکتر نیست بلکه به ادعای خودش PhDبیوشیمی دارد و در تعریف مشاغل آمده که فردی با این مدرک باید به‌عنوان کارشناس آزمایشگاه در انجام آزمایشاتی که در نتیجه اختلال در متابولیسم بدن شناخته می‌شود، فعالیت کند. از سوی دیگر وی کارشناس تغذیه هم هست و مشخص است که کارش ارائه برنامه تغذیه باید باشد. حال نکته اینجاست که فدراسیون فوتبال به چه دلیل فردی با این مشخصات کاملاً غیرهمانگ را سرپرست ایفمارک کرده؟!

جالب‌تر آنکه دکتر ایرانی در «پترو ایران» نیز مسئول امور درمان است که به‌معنای دوشغله بودن او می‌باشد و فردی که باید به‌صورت دائم در یک شرکت نفتی مشغول فعالیت باشد، آیا زمان و وقت کافی برای رسیدگی به پرونده‌های مهم پزشکی ایفمارک را دارد؟
آیا اصلاً از اصطلاحات پزشکی تخصصی که در پرونده‌ها نوشته می‌شود اطلاع مناسبی دارد؟!

شاید فدراسیون فوتبال متوجه نشده که ایفمارک یکی از مهم‌ترین مراکز تحت نظر فیفا در ایران است. مرکز پزشکی که حتی عربستان سعودی و اسرائیل هم نتوانستند مجوز آن را از فیفا دریافت کنند، امروز بدل به دفتر کار متخصص تغذیه شده. اگر فیفا متوجه این موضوع شود به‌طور حتم مجوز این مرکز باطل شده و دیگر خبری از ایفمارک نخواهد بود.

کاش مدیران فوتبال به‌جای این تصمیمات، ضابطه و تخصص را برای انتصاب‌های‌شان جایگزین می‌کردند. هرچند اگر این اتفاق می‌افتاد که دیگر ما برای نوشتن یادداشت، سوزهای نداشتیم...

ساختارگریزی

۸

موفقیت‌های اندک فوتبال ایران را دلیلی بر پاکدستی مدیران و ساختاری متعارف در مدیریت فوتبال کشور متصور نشویم. پس از جام جهانی ۱۹۹۸ و راهیابی دراماتیک ایران به فرانسه، فوتبال ایران دیگر موفقیتی متکی بر ساختار نداشته است. حضور رهبری اقتصاددان و مدیر مانند محسن صفایی‌فراهانی بر رأس امور و زمامداری فدراسیون فوتبال کشور باعث شد تا با ثباتی نسبی و ساختاری در حال پیشرفت پس از سال‌ها مسافر جام‌جهانی شویم. پس از سپردن اجباری فوتبال به نامادری‌هایش توسط صفایی‌فراهانی و گیر کردن در مثلث اصفهانی‌های سئول‌نشین، فوتبال ایران تنها با درایت و استعداد ملی‌پوشان و سرمربیانی مانند برانکو ایوانکوویچ و کارلوس کی‌روش به آلمان، برزیل و روسیه سفر کرد و مدت‌ها آقای فوتبال آسیا لقب داشت. ساختار معیوب و فرم ناقص فدراسیون فوتبال و وزارت ورزش مطلقاً تأثیری در این موفقیت‌های تیم ملی نداشته‌اند اما در عدم موفقیت‌ها مقصر اصلی و متهم ردیف اول به‌شمار می‌روند. اگر پرسپولیس با برانکو برای اولین‌بار به فینال لیگ قهرمانان آسیا رسید و اگر تیم ملی تحت هدایت کی‌روش دوبار پیایی به جام جهانی صعود کرد و سال‌ها تیم اول رنکینگ آسیایی فیفا لقب داشت، تنها به‌دلیل درایت این دو سرمربی و دخالت صحیح آنها در ترمیم ساختارهای در دسترس و موجود بوده و پس. کی‌روش برای تیم ملی و برانکو برای پرسپولیس چیزی فراتر از سرمربی بوده‌اند. دو‌تئوریسین بزرگ فوتبال ایران برای بازیکنان و کادر فنی‌شان حکم پدری دلسوز را داشتند و با اینکه حقوق بگیر و کارمند همین سیستم متلقی می‌شدند، اما برای اصلاح امور و تعریف زیرساخت از هیچ تلاشی فروگذار نکردند؛ تلاشی ستودنی که حالا با مستولی شدن سایه شب روی آسمان غبار آلود فوتبال کشور دل‌مان بیشتر برایش تنگ می‌شود.

موفقیت‌های تیم ملی در سال‌های گذشته باعث شده بود عملکرد کی‌روش و شاگردانش همچون محافظی در برابر شرایط نامتعارف و فرم معیوب به‌حساب بیاید و از دیده شدن مفسده‌های پنهان تا حد زیادی جلوكی‌یری شود. در سال ۱۳۹۶ وزیر ورزش وقت به‌ناچار از وجود فساد در ورزش و بالاخص فوتبال حرف زده بود و منکر روابط پیچیده پشت‌پرده‌ای و رانت‌های ساختار شکن در بدنه فوتبال کشور نشده بود، اما مقدار فساد را «کم» اعلام کرد تا فرصت‌طلبان این تطق را به‌منزله عدم ایراد فساد برداشت کنند. همین اتفاق برای پرسپولیس تهران نیز رخ داد. پیروزی‌های چشمگیر تیم برانکو، رسیدن به ۳ قهرمانی پیاپی در لیگ خلیج فارس و بازی در فینال آسیا برای اولین‌بار در تاریخ باشگاه سرخ‌پوش باعث شد تا این موفقیت‌ها مانند «چسب زخمی روی مرض سرطان» قرار بگیرند و توجه عموم را از مهلکه دور سازند. با خروج برانکو و کی‌روش و متعاقباً استراماچونی و کالدرون از فوتبال تماماً آماتور ایران مشخص شد میزان پیشرفت این تومور بدخیم در بدن فوتبال مریض باشگاهی و ملی تا چه حد زیاد بوده و کاری از دست مدیران نالایق نیز ساخته نیست. مربی بزرگ هرگز کارنامه کاری خود را با حضور در فوتبالی حتی آماتورتر از هند و بنگلادش خراب نمی‌کند و نهایتاً صبرش سر می‌رود؛ اتفاقی که بالاخره برای فوتبال ایران رخ داد تا از رویای شیرین کوتاه بیدار شویم و کابوس واقعیت کورمان کند.

۱۰

فوتبال ایران در ماه‌های کنونی واقعاً سنتی‌ترین روزهای خویش را سپری می‌کند. افراد کرسی‌دار در فوتبال کشور درهای ورود را رو به هرگونه مدرنیت، نظر جدید و استفاده از نیروی کارآمد و مستعد بسته‌اند و خواهان حفظ همین وضعیت بلبشو و هرج‌ومرج در ساختار معیوب فوتبال هستند. متأسفانه نگاه بخش سنتی مدیران کشور به فوتبال نگاهی مانند «یک فرزند سرراهی» است و این ورزش را صرفاً تفریحی برای ریخت‌وپاش کردن پول تصور می‌کنند. در عین همه ظاهرسازی‌های سیاسی اما نگاه دولت به فوتبال اصلاً مساعد نیست و انگار از ظرفیت‌های پنهان این رشته شاخص برای کسب درآمدهای کلان اطلاعی ندارد. سال‌های قبل از انقلاب تیم‌ها با فعالیت در سیستمی مشخص بیشتر از مبلغی که خرج می‌کردند تنها از بلیت فروشی درآمد داشتند و آن روزها خبری از اسپانسر و حق پخش و مع‌ذک نیز نبود. فوتبال توسط ما ساخته نشده که ما بخواهیم از خودمان راهکارهایی من‌درآوردی تولید و اجرا کنیم. ما باید تابعی از فوتبال جهان باشیم و دستورات نهادهایی مانند فیفا را سرلوحه کار خود قرار دهیم. اگر فوتبال می‌خواهیم بایستی آدم‌ها را فدای قوانین و ضوابط و دست‌آیادی فاسد و رانت‌خوار را از ساختار فوتبال کشور قطع کنیم. با تغییر آدم‌های ناسالم و جایگزینی انسان‌هایی مدیر و فوتبالی که اتفاقاً کم هم نداریم، قطعاً ساختار فوتبال کشور به‌مرور و طی چند سال به‌سرعت بهبود پیدا می‌کند و آن موقع است که می‌توانیم «طرفدار واقعی» فوتبال باشیم.

فوتبال آن کشور است که با جلوگیری از عقد چنین قراردادهایی مانع از بروز مفسده اقتصادی حاصل از تصمیم‌گیری مستقیم و غیرمستقیم اسپانسر‌ها برای نتایج تیم‌های تحت حمایت‌شان می‌شود. تیم‌های بزرگ اروپایی برخلاف ایران اکنون یا تحت مالکیت فرد هستند، یا سهام‌شان در بازار بورس کشور خرید و فروش می‌شود و یا توسط گروهی اداره می‌شوند.

بنا به نظر اقتصاددانان ایرانی، در بسیاری از کشورها ساختار اقتصادی‌شان دولتی است اما شفاف و متعارف عمل می‌کنند، دقیقاً «برخلاف ایران و فوتبالش که اصلاً تعریف و اساسنامه‌ای وجود ندارد که به استاد آن امور را اجرایی کند.» گاهاً در زمان بدهی‌های باشگاه‌ها به افراد حقیقی و حقوقی کمک‌هایی از دولت می‌رسد که اصلاً مشخص نیست روی چه حسابی توزیع می‌شوند. دولت باید تعریف کند که فرضاً تا ۱۰ سال آینده به حساب باشگاه سالی ۲۰ میلیارد تومان واریز می‌شود به این شرط که درصد مهمی از آن صرف زیرساخت، چند درصد صرف تیم‌های پایه و مابقی خرج تیم اصلی و باشگاه بزرگسالان شود. به این شکل باشگاه در یک دوران ۱۰ساله هم زیرساخت‌هایش را تقویت کرده، هم تیم‌های پایه‌اش را ساخته و هم به سمت خودکفایی و درآمدزایی پیش رفته است. این همان نگاه مثبتی است که در فوتبال‌مان اصلاً شمه‌ای از آن هم دیده نمی‌شود. گاهی فوتبال صنعتی را داریم که از بودجه دولتی ارتزاق می‌کند و گاهی استقلال و پرسپولیس را داریم که تحت مالکیت وزارت ورزش هستند و مثلاً دولت اجازه ندارد به آنها پول بدهد. برای تغذیه مالی تیم‌ها هیچ ضابطه‌ای معین نشده و مدیران ارشد باشگاه‌ها به‌جای تلاش برای درآمدزایی به تشکیل راهکار به‌منظور ارتباط با رانت‌های دولتی و غارت بیت‌المال فکر می‌کنند.

تقریباً می‌توان متوجه شد که هدف از باز کردن این بحث چه بوده است. دو تیم بزرگ و رقیب فوتبال ایران در عین حال که برای یکدیگر گری می‌خوانند و دیگری را به استفاده از رانت‌های دولتی و حمایت‌وزارتی متهم می‌کنند، «از یک چشمه شات می‌گیرند.» هوادارانی که روی سکو‌ها به نواomis یکدیگر ریکت‌ترین توهین‌ها را نشر می‌کنند و برای نشان دادن تعصب خود به تیم مورد علاقه گاهی با مشکلات و نواقص جسمی روبه‌رو می‌شوند آیا از این سفره فساد گسترده بی‌خبرند؟ بی‌خبرند از اینکه هر دو تیم استقلال و پرسپولیس به شکل مشترک از استادیوم آزادی استفاده می‌کنند؟ بی‌خبرند از اینکه اسپانسر اصلی و لوگوی وسط کیت دو تیم رقیب یکی است و برای مسابقات دربی نیز چندین اسپانسر مشترک دیگر نیز به آنها افزوده می‌شود؟ بی‌خبرند از اینکه برخی اوقات نتایج داخل زمین توسط افراد بانفوذ آن هم در بیرون از ورزشگاه رقم می‌خورد؟ بی‌خبرند از اینکه دولت و وزارت ورزش مالک و مسئول مستقیم هر دو باشگاه هستند و تصمیم‌گیری‌ها توسط یک شخص و یا در خوشبینانه‌ترین حالت توسط یک گروه واحد برای این دو تیم رقیب به شکل کاملاً مشترک صورت می‌گیرد؟ بی‌خبرند یا خود را به بی‌خبری می‌زنند که گرگ و میش در کنار هم و از یک سوی روخانه آب می‌نوشند؟ شراکت با دزد و رفاقت با قافله مدت‌هاست که سرلوحه کار مدیران فوتبال کشور قرار گرفته و شعاری است که با ادامه یافتن وضع استوار موجود، دیر یا زود آن را به‌شکل رسمی و مفتخرانه از نهادهای مربوط خواهیم شنید.

در فوتبال ایران مدلی از فوتبال و اقتصاد دولتی را می‌بینیم که نظیرش را در هیچ‌کجای جهان نمی‌توان یافت. ضوابط اقتصاد دولتی در فوتبال کشورمان رعایت نمی‌شود اما فوتبال را ورزشی کاملاً دولتی و وابسته به حکومت می‌نامند. مدیریت بی‌الگو و بی‌ساختار و قانون‌گریز فوتبال کشور مدت‌هاست که فرصت هرگونه دفاعی را از خود گرفته و تنها در باتلاق استقراض و فساد دست و پا می‌زند. اقتصاد فوتبال ایران و سیستم مدیریتی‌اش ناکارآمد، غیرمتعارف و ناعادلانه است. درآمدزایی برای فوتبال کشور تعریفی ندارد و مدیر بالادست انرژی‌اش جهت تشکیل زیرساخت‌های مربوط به درآمدزایی را صرف ساخت تونل ارتباطی با دولتی‌هایی می‌کند که می‌توانند منابع بیت‌المال را با رانت خود به باشگاه تزریق کنند. اصولاً مدیران و مشاوران را نه به دلائل ورزشی و مدیریتی، بلکه بر مبنای لابی‌های سیاسی و اقتصادی وارد باشگاهی می‌کنند تا هم فرد اصطلاحاً مدیر از طریق فوتبال در کانون توجهات قرار گیرد و وجهه اجتماعی پیدا کند و هم اوضاع حساب بانکی باشگاه برای مدتی هم که شده رونق بگیرد، البته قبل از اینکه با اسکونت روزانه ۴۰ میلیون تومانی و امثالهم مواجه شود. اوضاع باشگاه‌داری مالی فوتبال ایران مانند یک کلاهبردار زنجیره‌ای شده که از فلانی نزول می‌گیرد تا قرض بهمانی را پس بدهد و این چرخه باطل تا ظاد بار نیز ادامه خواهد داشت.



میعاد نیک

Miad Nik

هر ساختمانی برای ایستادگی روی سطح زمین و تحمل فشارهای ناشی از لرزش و گسل‌های کوچک و بزرگ نیاز به یک پایه و ساختار اصولی و اساسی دارد؛ فوتبال ایران دقیقاً همان ساختمانی است که بدون فونداسیون و پی‌ریزی مناسب به طبقه بیست‌وپنجم رسیده و دیگر تحمل فشار را ندارد. فرار از اتکا به ساختار و تشکیل فرمی قانونی و درست باعث شده تا برج بلند فوتبال در آستانه فروریختن و از هم‌گسیختگی قرار بگیرد.

مولکول‌های آب و روغن در عین همبستگی و پیوستگی ساختار درونی خود، زمانی که با یکدیگر مخلوط می‌شوند به‌سرعت مولکول‌های همگن و هم‌جنس خود را بازیافته و بار دیگر از هم جدا می‌شوند. مخلوط آب و روغن را هرچه هم بزینم باز هم بافت یکپارچه‌ای به خود نمی‌گیرد و پس از چند ثانیه به دو مایع متفاوت با یک خط مرز مشخص تبدیل می‌شوند. دو ماده روغن و آب با اینکه نوعی از انواع مایعات هستند اما با وجود این شباهت باز هم از تشکیل یک ساختار متحدالشکل و یکپارچه معانعت می‌کنند و در یکدیگر تقریباً «حل‌نشدن» اند، کما اینکه خودشان در صنعت به‌عنوان حلال، کاربردهای گوناگونی دارند. مخروبه فوتبال ایران نیز بی‌شباهت به گریز بنیادین آب و روغن از یکدیگر نیست؛ گریز از ضوابط و علاقه به حل شدن در روابط خانمانسوز بدون توجه به عواقب آن.

گریختن از ایجاد یک ساختار متحد و یک سازمان سیستم‌تیک در جای‌جای کشورمان به‌وفور دیده می‌شود. عدم وجود روحیه «تیم وُرك»، تمایل به کار تک‌نفره و میل به رهبری افراد دار ناشیاست باعث شده تا اسمی که در روزنامه‌ها و رسانه‌ها تیتَر می‌شود، اسم «فرد» باشد و همین تمایل به توجه و دیده شدن در بطن مدیریت کلان مملکت باعث عدم بروز موفقیت تیمی می‌شود. در ایران انگار قرار است کارها را همه انجام بدهند و تنها اسم یک نفر روی جلد مجلات و بیلبوردهای تبلیغاتی دیده شود؛ معضلی که در درازمدت سبب از هم پاشیده شدن کادر پشتیبان یک سازمان شده و هر عضو کوچکی از یک گروه نیز برای بیشتر دیده شدن تصمیم به خروج و یکه‌تاز می‌گیرد. خرده‌سیستم نیز از سیستم واحد تاسی می‌کند و تأثیر می‌پذیرد؛ «اقتصاد فوتبال و به‌شکل جامع‌تر اقتصاد ورزش تابعی از اقتصاد کشور است» و آیینهای است کرد و کثیف برای نمایان کردن وضعیت بیمار اقتصادی کشور در دیدگان عوام.

دو گروه دشمن و به‌عبارت فوتبالی‌تر، دو تیم دشمن هرگز با یکدیگر به آبخشوری مشترک اکتفا نخواهند کرد و تن به سازگاری با هم نخواهند داد. دیواری سیمانی به‌طول فرسنگ‌ها مابین دو قبیله فوتبالی رقیب طی سالیانی دراز شکل گرفته که ریشه در باورهای فرهنگی، اعتقادی، فکری و ورزشی آنها دارد. زیبایی فوتبال و شیوایی پیام ورزش به وجود «رقابت» بین رقبای بزرگ بستگی دارد و رقابت اگر بیشتر باشد هم درآمدهای دو باشگاه و سازمان لیگ بیشتر خواهد شد، هم اقبال بین‌المللی را جلب می‌کند و در نهایت باعث داغ‌تر شدن تنور حوادث زیبای درون مستطیل سبز می‌شود. زیبایی رقابت‌هایی مانند لیورپول – منچستریونایتد، بارسلونا – رئال مادرید، بایرن مونیخ – بوروسیا‌دورتموند و یوونتوس – اینترمیلان به همین عدم اشتراک و تفاوت فرسنگی آنهاست. موفقیت فوتبال‌هایی مانند آلمان، انگلستان، اسپانیا و امثالهم با شیوه مدیریت اصولی و تشکیل سازمان‌هایی نظام‌مند و منضبط به‌دست آمده است؛ «ساختاری علمی و نشأت‌گرفته از قانون.»

اشتراک در مسائل اقتصادی و منابع پشتیبانی مالی بین دو تیم بزرگ و رقیب قبل از هر چیزی ملزومات و مقدمات «فساد گسترده» را فراهم می‌کند. در هیچ‌کجای فوتبال مدرن اروپا و فدراسیون‌هایی که حتی ادعای پنج‌ستاره بودن را هم ندارند نمی‌بینیم یک اسپانسر عواید حمایتی خود را به‌شکل مساوی یا غیرمساوی به کیسه دو رقیب خونی واریز کند. به‌غیر از تولیدکننده البسه که ممکن است مشابه باشد، اسپانسر اصلی و استادیوم رسمی دو تیم رقیب در کمتر جایی یکی است. سازمان‌های اقتصادی برای سود هرچه بیشتر از راه تبلیغات وارد عرصه اسپانسرینگ و حمایت از تیم‌های فوتبال می‌شوند و برای یک بنگاه اقتصادی هیچ ایراد و محدودیتی وجود ندارد که دو تیم رقیب را هم‌زمان ساپورت مالی کند؛ این ساختار

وقتی تیم تراکتورسازی بعد از مدتها به سطح اول فوتبال کشور برگشت، خیلی زود بدل به یکی از تیم‌هایی شد که همه فوتبالی‌ها دوستش داشتند.

هوادارانی وفادار داشت که استادیوم را بدل به یک دایره سرخ و گرد ترسناک، دور یک مستطیل سبز می‌کردند، بی‌وقفه تیم خود را حمایت می‌کردند، و به جای شعارهای تند معمول، وقت ناکامی تیمشان با اشتباه داور از عبارتی استفاده می‌کردند که اضافه شدنش به فوتبال ما و فرهنگ هواداری می‌توانست اتفاق مهم و بزرگی باشد: عیبی یوخ. درست مثل تزریق هوای تازه به یک شهر شلوغ که مردمش از آلودگی هوا رنجور باشند. اما این روند ادامه پیدا نکرد و فراگیر نشد. تراکتوری‌ها هم خیلی زود شبیه بقیه ما شدند، عبوس‌های عصبی بدگوی تندخو. جامعه‌شناسان معاصر بارها

ویژه‌نامه آخر هفته

نگاه هفته

برانکو، سر‌بازان بی‌رحم استراماچونی، فوتبال اگر نشانه‌شناسی دقیقی هم از جامعه بسیار گوناگون ایرانی به ما ندهد، به خوبی می‌تواند نشان بدهد این سرگرمی بزرگ دنیا برای ما بدل به یک نبرد فرسایشی شده که تنها دستاوردش هدر رفتن میلیاردها تومان پول در کشوری چهاربحران اقتصادی، ایجاد گروه‌های خشمگین اجتماعی مختلف، و پرپرگ شدن گره‌های بزرگ در ریسمان روابط ملی است. واضح‌است که در مسیری اشتباه می‌دویم، در یک سرازیری تند به سمت بیهودگی. باید دوباره کنار هم بایستی و داد بکشیم: عیبی یوخ. آن وقت برای تیممان هورا بکشیم، حتی اگر بازنده بودند. و بعد، بدون توهین و جنجال از زندگی لذت ببریم. که عمر، وقفه بسیار کوتاهی است میان دو بار نبودن.

گفته‌اند فوتبال به عنوان نماد ورزش مورد علاقه توده یکی از بخش‌های رفتار اجتماعی است که با کنکاش در آن می‌توان حال و هوای جامعه را حس زد. نگاه دقیق به وضعیت اهل توپ گرد در کشور ما نشان می‌دهد مایک بارزه مشترک پررنگ داریم: خشم متقابل. عارضه خطرناکی که در سایر رفتارهای اجتماعی هم نشانه‌اش پیداست و سالهاست مثل کنه به رگهای فوتبال چسبیده و ما را از تماشا و شادکامی محروم کرده است. یک نگاه ساده‌تر نشان می‌دهد در زبان انگلیسی برای مسابقه فوتبال معمولاً از لمانتی استفاده می‌شود که بروجه تفریحی این رقابت تاکید دارد: game و play. در زبان فارسی اما ما دائماً در حال ساختن شاهکاریم، حماسه ملیبورن، کماندوهای ایویج، شاگردان جنگجوی کی‌روش، گلادیاتورهای

حمید سلیمی

Hamid Salimi